

درباره وجود «هوش منطقی» در آنها بحث می‌کند که دلیلی است بر قابل طرح بودن مفاهیم فلسفی برای بچه‌ها. آنچه باقی می‌ماند، توجه به شیوه‌ها و روشهای طرح این گونه موضوعات برای بچه‌هاست.

از بین نویسندگان جهانی که آثارشان به فارسی هم ترجمه شده است می‌توانم به آثار سه تن یعنی «لئو لیونی»، «اریک کارل» و «شل سیلور استاین» به عنوان نمونه‌هایی موفق از آثار فلسفی یا عرفانی برای کودکان و نوجوانان اشاره کنم. البته آثار لیونی و کارل به قصه و دنیای کودکان نزدیکتر است و آثار استاین با شعر و دنیای نوجوانی همبستگی



پیام در ادبیات کودکان و نوجوانان

بیشتری دارد. امیدوارم روزی کسانی به نقد مجموعه آثار این نویسندگان همت گمارند. و اما وقتی از موضوعاتی مانند فلسفه، عرفان، اخلاق و مذهب صحبت می‌شود، به یاد موضوعی کلی‌تر می‌افتم و آن «پیام» است. درباره پیام به سه نکته مهم برمی‌خوریم که

بخش ویژه این شماره، به ادبیات عرفانی و فلسفی برای کودکان و نوجوانان اختصاص دارد. از دو مقاله‌ای که در این شماره ارائه می‌شود، یکی به وجود «هوش شهودی» در کودکان تأکید می‌کند که دلیلی است بر قابل طرح بودن مفاهیم عرفانی برای بچه‌ها و دیگری

درواقع، سه عارضه مهم به شمار می‌روند:

عارضه اول: سنگینی و ثقل پیامها

در این باره آن‌قدر گفته و نوشته‌اند که نگارنده چیزی برای افزودن ندارد. آشکار است که آفت برخی پیامها، بیرون بودن آنها از دایره فهم و احساس مخاطبان کم‌سن و سال است؛ چه روش نویسنده و هنرمند در ارائه مطلب، کودکانه باشد و چه نباشد. بنابراین، در درستی این نظر که «ادبیات کودکان، محدودیتی در موضوع ندارد» تردید جدی دارم و رنگی از شعار و حماسه در آن می‌بینم. بله، کودکانه شدن روش و کودکانه شدن نثر و بیان و توجه به مقتضیات روحی و روانی کودکان، به ما کمک می‌کند که مفاهیمی سنگین را در سطح فهم کودکان ساده کنیم. مثلاً، موضوع «اتحاد در برابر امپریالیسم» را می‌توان با قصه‌ای ساده، کوتاه، ملموس، شیرین و با نثری کودکانه و واژگانی داخل در دایره واژگان کودکان، برای آنها مطرح کرد. این در حالی است که به طور مسلم، این موضوع با همه فراز و نشیبها و ریزه‌کاری‌هایش وارد ذهن بچه‌ها نخواهد شد. باید «امپریالیسم» را در مفهوم «ظلم» خلاصه کنیم و «ظلم» را هم در حد آزار و اذیت طبیعی یک پسر بچه بی‌حوصله دبستانی که سر به سر دو دختر بچه خردسال می‌گذارد، ساده کنیم. پیداست که کودکان هرچه بزرگتر شوند، ابعاد موضوع امپریالیسم و مصداقهای وحشتناک آن را بهتر خواهند شناخت. با این همه، این طور نیست که «روش کودکانه» در همه موارد، «موضوع کودکانه» را توجیه کند. آیا می‌توان موضوعهایی مانند: آموزش جنسی، سیاستهای اوپک، جراحی قلب باز و تکنولوژی موشکهای قاره‌پیما را برای بچه‌ها

(گیریم با زبانی کودکانه) بیان کرد؟ پیداست که چنین کاری، نه شدنی است و نه ضرورت دارد. حال ممکن است به عکس این قضیه معتقد شویم و با در پیش گرفتن تفریط، بگوییم که اصولاً بهتر است پای موضوعات پیچیده و از جمله فلسفه و عرفان را از دنیای کودک کوتاه کنیم. به استناد آنچه علم و تجربه به ما می‌گوید و تا حدی از مقاله‌های این شماره پژوهشنامه نیز فهمیده می‌شود، کودکان، هم از هوش شهودی برخوردارند و هم از هوش منطقی. بنابراین به شرط رعایت ظرفیت آنها می‌توان این موضوعات را برایشان مطرح کرد.

پیش از اینکه شما - خواننده عزیز - ایراد بگیرید، خود اعتراف می‌کنم که از حرف‌هایم نوعی تضاد برداشت می‌شود، زیرا از طرفی گفته‌ام که ادبیات کودک از نظر موضوع، محدودیت دارد و از طرفی گفته‌ام که محدودیتی در بین نیست. بنابراین با توان بسیار محدودی که در خود سراغ دارم، می‌کوشم مرزی بین دو نوع موضوع ترسیم کنم تا تناقضی به ذهن متبادر نشود. امیدوارم دوستانی که بهتر از من می‌اندیشند و سواد و اهلیت بیشتری دارند، به میدان درآیند و در این باره بگویند و بنویسند. آنچه در نگاه نخست، به شکلی خام و در حد یک پیشنهاد به نظر من می‌رسد، این است که موضوعات قابل طرح برای کودکان و نوجوانان را باید با دو ویژگی زیر شناسایی کنیم:

الف - موضوعاتی که یا مختص گروه سنی کودک و نوجوان هستند، مانند حسادت فرزند اول به فرزند دومی که تازه متولد شده است.

ب - موضوعاتی که از اساس به مرحله سنی ویژه‌ای مربوط نمی‌شوند، مانند محبت. بنابراین، موضوعاتی که تنها متعلق به گروه‌های سنی بالاتر از کودک و نوجوان هستند، حتی با بیانی کودکانه، قابل طرح برای

بچه‌ها نیستند، مانند: روش تهیه رساله دانشگاهی، آیین همسرداری و....



عارضه دوم: «پیام» به جای «تأثیر»

بسیاری از کسانی که درباره ادبیات کودکان بحث نظری کرده‌اند، واژه «پیام» را همچون عنصری جدانشدنی از اثر، به کار برده‌اند. من فکر می‌کنم «پیام» به مفهومی که رایج است جزء جدایی‌ناپذیر اثر نیست و اصولاً پیام را تعبیری کامل نمی‌دانم؛ شاید «تأثیر» بهتر باشد. تأثیر، فراگیرتر از پیام است، یعنی ممکن است اثری فاقد پیامی ویژه باشد که بتوان آن را در قالب یک جمله خبری ادا کرد. اما بی‌تردید «تأثیر» دارد. پیام، زیرمجموعه تأثیر است. به بیانی دیگر، هر پیامی (اگر رسانده شود) تأثیری در پی دارد، اما عکس آن صادق نیست. یعنی هر تأثیری در قالب پیام حاصل نمی‌شود. پیام، تنها فرآیندی ذهنی است که بر ذهن مخاطب اثر می‌گذارد، اما تأثیر می‌تواند فرآیندی ذهنی و حسی باشد و اندیشه و روح مخاطب را زیر شعاع خود بگیرد. اینجاست که باید گفت عددی از اولیا و مربیان و محققان، به

خاطر نشناختن مفهوم پیام و دایره کارکرد آن، «تأثیر» کتابها را تنها در «پیام» آنها محدود و محصور کرده‌اند. بسیار شنیده‌ایم که معلمان مدارس - اگر حوصله، وقت و اجازه داشته باشند که با شاگردان درباره کتابی غیردرسی صحبت کنند! - از دانش‌آموزان می‌خواهند که پیام قصه را استخراج و در قالب عبارت یا عباراتی بیان کنند. این کار درباره کتابهای غیرداستان و شعر که جنبه آموزشی و علمی دارند، موجه و حتی ضروری است. اما چنین کاری در حوزه آثار ادبی و هنری یعنی محصور کردن حوزه تأثیر کتاب به محدوده تنگ پیامی که ما از آن استنباط می‌کنیم. این کار، گاهی به این می‌انجامد که ارزش حسی و انگیزشی کتاب به برداشتی ساده و پندالود و تکراری تنزل یابد. کودکی را فرض کنید که کنار حوضی به تماشای ماهی سرخ و کوچولویی نشسته و با تمام وجود، پیچ و تاب و حرکت او را تماشا و حس می‌کند. بعد کسی از راه می‌رسد و برای اینکه کودک شناخت بیشتری از ماهی پیدا کند، آن را از آب می‌گیرد و اجزای بدنش را پیش چشم کودک با چاقو تشریح می‌کند! گاهی به زبان آوردن پیام کتاب، نوعی اصرار بر عقلی کردن تأثیر حسی کتاب است؛ بگویید نوعی آشکار کردن تأثیر ناپیدای آن و یا سخن گفتن در جایی که سکوت زیباست.

این ذهنیت نادرست، اثر نامطلوبی بر نویسندگان و هنرمندان تازه‌کار هم خواهد نهاد. یعنی آنها هم خود را موظف می‌بینند که طسوزی قصه بنویسند و شعر بسرایند و تصویرگری کنند که حتماً بتوان پیامی روشن و شسته رفته از آن بیرون کشید و به خط زر نوشت و بر دیوار کوبید.

بله، البته اشکالی ندارد که کسی با طبقه‌بندی پیام قصه‌ها، برداشتهایی جامع‌شناسانه و

علمی‌تر و درست‌تر از «بیان غیرمستقیم» است. نویسندگان و هنرمندان آثار کودکان. به خاطر دانش و تجربه محدود مخاطبان، ناچارند که تا حدی از هنر فاصله بگیرند و به فن نزدیک شوند. اما به گمان من، حتی در آثار بزرگسالان نیز همیشه نمی‌توان به بیان غیرمستقیم دل بست. بسته به میزان پیچیدگی سخن و فضای فرهنگی مخاطبان و تجربه‌های آنان. ضروری است که هر نوشته از بسط و اختصار لازم برخوردار باشد. در جایی دیگر نیز درباره این بحث سخن گفته‌ام که بعضی صاحب‌نظران علوم ادبی، بحثهایی را مطرح کرده‌اند که به هیچ

روان‌شناسانه به عمل آورد گو اینکه کسانی چنین کرده‌اند و در مقابل، عددهای دیگر با طبقه‌بندی ریخت و ساختار و پیرنگ قصه‌ها به نتایجی رسیده‌اند. حرف این است که اگر منظور از طبقه‌بندی پیام قصه‌ها - با این فرض که پیامها کامل و درست و امانتدارانه استخراج شوند - صرفاً ارائه تصویری نسبی و ناقص برای پارهای استنباطها باشد، اشکالی در بین نیست. اما اگر منظور از طبقه‌بندی پیامها محدود کردن «تأثیر» ادبیات و هنر به «پیام» آنها باشد، بی‌شک ارزش حقیقی آثار هنری نادیده گرفته شده است.

وجه با واقعیت بیرونی همخوانی ندارد. مثلاً عددهای تصور کرده‌اند که چون ما در تطور و تکامل علم بیان، به تدریج از بابهای سنتی این علم عبور کرده و به بابهای پیچیده‌تری رسیده‌ایم، بنابراین به عنوان مثال «استعاره» از «تشبیه» بهتر و هنری‌تر است:

«استعاره بزرگترین کشف هنرمند و عالی‌ترین امکانات در حیطة زبان هنری است و دیگر از آن پیش‌تر نمی‌توان رفت. استعاره کارآمدترین ابزار تخیل و به اصطلاح ابزار نقاشی در کلام است. یکی از برتری‌های استعاره بر تشبیه - علاوه بر ایجاز - این است که در تشبیه ادعای شباهت است و در استعاره ادعای یکسانی»^(۱)

نویسنده محترم سطور بالا، استعاره را بر تشبیه برتری داده‌اند، در حالی که همواره چنین نیست. در موقعیتی ویژه، استفاده از استعاره موجب تفهیم و تأثیرگذاری بهتر کلام می‌شود و در موقعیتی دیگر، بهره گرفتن از تشبیه، کارساز است. حرف با مثالی روشن‌تر می‌شود. سهراب سپهری در جایی از قالب کهنه



عارضه سوم: بیان «غیرمستقیم» به جای بیان «موثر»

امروزه تعبیر «بیان غیرمستقیم» در گفتگوهای ادبی - هنری ما با ارج و احترام کم‌نظیری به زبان آورده می‌شود و همچون «تابو»یی هنری بر قلوب ما سلطه دارد. تا جایی که من جرئت نمی‌کنم تعبیر «بیان موثر» را به تعبیر «بیان غیرمستقیم» ترجیح دهم، اما چاره‌ای نیست از اینکه بگویم «بیان موثر» خیلی

۱. شمیسا، سیروس، بیان، تهران، فردوس و مجید، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

تشبیه استفاده کرده و می‌گوید:

مثل یک گلدان

می‌دهم گوش به موسیقی رویدن

قالب کلام «تشبیه» است، آن هم «تشبیه کامل» زیرا دارای هر چهار رکن لازم است:

۱. دومین «م» در «می‌دهم»: مشبه

۲. گلدان: مشبه به

۳. مثل: ادات تشبیه

۴. گوش دادن به موسیقی رویدن: وجه شبه
اگر شاعر خود را اسیر تکامل علم بیان و مقید به استفاده از قالب استعاره می‌کرد، باید با حذف وجه شبه می‌سرود: «مثل گلدانم من»، اما در آن صورت وجه شبه به ذهن خواننده متبادر نمی‌شد و کلام دچار نقص می‌گردید.

اما اگر وجه شبه و ادات تشبیه را حذف می‌کرد و می‌گفت: «گلدانم» استعاره‌ای پیچیده‌تر حاصل می‌شد.

و اگر می‌گفت:

«می‌دهم گوش به موسیقی رویدن»

یعنی ادات تشبیه و مشبه به را حذف می‌کرد، در آن صورت دیگر «گلدان» به ذهن راه پیدا نمی‌کرد و از زیبایی کلام کاسته می‌شد. این است که سپهری در این قطعه خاص، از کهنه‌ترین قالب مجاز (یعنی تشبیه کامل) بهره برده و بهترین نتیجه را هم گرفته است. البته منظور این نیست که این کلام را نمی‌شد زیباتر از این ادا کرد بلکه حرف این است که «انتخاب تازه‌ترین قالب» لزوماً «انتخاب بهترین قالب» نیست. چون پیش از سپهری، کسی به این شکل بسین گلدان و رویدن گل و گوش دادن به «موسیقی رویدن» ارتباط برقرار نکرده است، بنابراین او ترجیح می‌دهد که از شکل ابتدایی مجاز یعنی «تشبیه» استفاده کند و نه مثلاً «استعاره» که در اینجا به طور قطع مانع از رساندن پیام شاعر می‌شد. به بیانی دیگر،

هرچه وجه شبه نوتر باشد و اصطلاحاً زاویه تشبیه بسته‌تر باشد، شکل‌های قدیمی کارسازتر است و نویسنده باید قدم‌های بیشتری به طرف خواننده بردارد و به او توضیح بدهد. به عکس، هرچه وجه شبه آشناتر و زاویه تشبیه بازتر باشد، شکل‌های جدیدتر و غیرمستقیم‌تر کاربرد بیشتری دارند و نویسنده باید از خواننده دور شود و کمتر توضیح دهد تا او را به دنبال خود بکشد. بنابراین، حتی در حوزه ادبیات و هنر بزرگسالان هم، بیان غیرمستقیم همیشه بیانی مؤثرتر نیست. حتی می‌توانیم پا را از این فراتر بگذاریم و بگوییم که پند و نصیحت هم اگر در جای خود مطرح شوند، موثر و نافذ خواهند بود و از ارزش هنری اثری نخواهند کاست. پند و نصیحتی که ما همیشه مردودش دانسته و به آن تاخته‌ایم، پند و نصیحت ارزان و آسان و بی‌مقدمه است، در حالی که اگر نویسنده (مثلاً داستان‌نویس) از همان آغاز داستان، به شکلی هنرمندانه و با پرداختی داستانی و گیرا، اعتماد و احترام و اشتیاق خواننده را جلب کند، ای بسا خواننده متوجه مستقیم بودن پند نویسنده نشود. ما همه از شاهکارهای بزرگ (که اغلب خالی از بیان مستقیم و پند هم نیستند) تأثیر گرفته‌ایم. بیایید با هم یک بار دیگر آثار «اریش کستور» را - به عنوان نمونه‌ای از آثار مهم ادبیات نوجوانان - و نیز آثار فنودور داستایوسکی را - به عنوان نمونه‌ای از آثار مهم ادبیات بزرگسالان - با هدف استخراج پندهای مستقیم و پیام‌های آشکار فلسفی و عرفانی‌اش مطالعه کنیم تا از حجم بالای پندها و پیام‌ها شگفت‌زده شویم. آنجاست که از خود خواهیم پرسید: «چرا اول باری که این آثار را می‌خواندم، متوجه این همه پند و پیام نشده بودم؟!»